



در روزهایی که هنوز غبار جنایت آمریکایی-صهیونی از کوچه‌های میناب کنار نرفته بود و جنگ تحمیلی در روزهای اوج خود بود، گروهی رسانه‌ای با همراهی خادمان آستان قدس رضوی راهی جنوب کشور شدند، سفری برای شنیدن روایت خانواده‌هایی که کودکانشان در یکی از تلخ‌ترین حوادث سال‌های اخیر، مظلومانه به شهادت رسیدند. مرکز ارتباطات و رسانه آستان قدس رضوی با حمایت از مستندسازان و هنرمندان این عرصه، تولید مستندهایی از جنایت صورت گرفته در میناب را رقم زد. گاهی بعضی سفرها، فقط یک مأموریت رسانه‌ای نیست؛ سفری است به عمق رنج انسان‌ها، به قلب خانه‌هایی که هنوز بوی خوب کودکان از آن می‌آید، اما صدای خنده در آنها خاموش شده است. گروه‌های مستندساز در این سفر از نخستین لحظات حضور در میناب، تلاش کردند ارتباطی صمیمی و بی‌واسطه با خانواده‌ها برقرار کنند؛ با گفتگوهای خودمانی، بدون فضای رسمی و خشک رسانه‌ای، روایت‌هایی از دل زندگی نوشتند و ساختند.

روایتی از به جا ماندن اسباب بازی‌های

شکسته

این مجموعه مستند در قالب پنج قسمت ۱۰ دقیقه‌ای، به کارگردانی و تهیه‌کنندگی عباس لاجوردی طوسی و باروایت و صدای نوید اطاعتی تولید شده است، مجموعه‌ای که تلاش داشت فراتر از یک گزارش خبری، تصویری انسانی، عاطفی و واقعی از زندگی خانواده‌های شهدا و عمق فاجعه به مخاطب ارائه دهد.

بسیاری از صحنه‌های این مستند، نه حاصل پرسش‌های از پیش طراحی شده، بلکه نتیجه هم‌نشینی، همدلی و شنیدن درد دل مادران و پدرانی است که هنوز با عکس فرزندانشان زندگی می‌کنند. یکی از اصلی‌ترین روایت‌های این مجموعه، به شهید «ساراشیسته» اختصاص دارد؛ دختر بچه‌ای که در جریان آن حمله ناجوانمردانه به شهادت رسید و برادرش از آن حادثه جان سالم به در برد. خانواده سارا، در فضایی آکنده از بغض و دل‌تنگی، از آخرین لحظات حضور او در خانه، علاقه‌های کودکانه‌اش و روز حادثه سخن می‌گویند. تصاویر باقی مانده از وسایل شخصی این کودک شهید، در کنار روایت برادرش، یکی از احساسی‌ترین بخش‌های مستند را شکل داده است.

وقتی از يك جوراب نشانی فرزند پیدامی شود

در بخش دیگری از این مجموعه، دوربین به سراغ خانواده «آرش گل‌آذین» می‌رود؛ کودکانی که هنوز هم همکلاسی‌ها و دوستانشان با بغض از آن‌ها یاد می‌کنند. بسیاری از این شهدا، دانش‌آموزان کلاس اول و دوم ابتدایی بودند؛ کودکانی که هنوز لحن حرف زدنشان کودکانه بود و آرزوهایشان ساده و معصومانه. در بخشی از مستند، فایل‌های صوتی واقعی این کودکان پخش می‌شود؛ صداهایی که امروز برای خانواده‌ها، تبدیل به بارزترین یادگار شده است. اماروایت آرش، یکی از تلخ‌ترین و تکان‌دهنده‌ترین بخش‌های این مجموعه به شمار می‌رود. شدت انفجار

به حدی بود که پیکر این کودک معصوم تکه تکه و آوار بار باشد و پدر و مادرش در میان وسایل و بقایای به جا مانده، تنها با یک جوراب که از پای قطع شده‌اش باقی مانده بود، توانستند نشانی از فرزندشان پیدا کنند. همان جوراب، بعدها برای خانواده آرش به عزیزترین یادگار فرزندشان تبدیل شد؛ یادگاری کوچکی که حالا مانند تپش قلب، زندگی و خاطره او را در خانه زنده نگه داشته است.

اما ماجرای آرش، در جریان تولید مستند، روایت عجیب‌تری نیز پیدامی‌کند. اعضای گروه خدام و مستندسازان، هنگام بازگشت از میناب، از یکی از افرادی که در تفحص و جمع‌آوری پیکر شهدا حضور داشت، جورابی را به عنوان یادگار مظلومیت کودکان این حادثه دریافت می‌کنند؛ جورابی که در حیاط مدرسه و در میان آثار انفجار پیدا شده بود. این یادگار، بی آنکه کسی بدانند متعلق به چه کسی است، همراه گروه به مشهد و حرم مطهر امام رضا (علیه السلام) آورده می‌شود. امادر زمان تدوین مستند، اتفاقی شگفت‌انگیز رخ می‌دهد. خانواده آرش با دیدن آن جوراب متوجه می‌شوند این، لنگه دیگر جوراب فرزندشان است؛ همان جورابی که در اثر موج انفجار از پای دیگر آرش جدا شده و به حیاط مدرسه پرتاب شده بود. پیداشدن این جوراب و رسیدنش به دست خدام و گروه مستندساز، همه عوامل مجموعه را در بهت و حیرت فروبرد. حالا یک لنگه جوراب در کنار پدر و مادر آرش باقی مانده و لنگه دیگر به حرم امام رضا (علیه السلام) رسیده است؛ جایی که آرش همیشه آرزو داشت به آن سفر کند. خانواده‌اش می‌گویند این یادگار کوچک، برایشان فقط یک تکه لباس نیست؛ نشانی از حضور فرزندشان و رشته‌ای عاطفی است که هنوز قلبشان را به او پیوند می‌دهد.

سرنوشت کودکی که به امام شهیدش رسید

روایت شهید «رضا حبشیان» نیز از دیگر بخش‌های تأثیرگذار این مجموعه است. خانواده رضا پس از ۱۲ سال انتظار و توسل به

